

## قصه سکندر و دارا

شاید همه داستان اسکندر را خوانده و چشم بسته همه گوشه زوایای آن را باور کرده باشید. سالها پیش کتابی از استاد اصلا ن غفاری خوانده ام بنام «قصه سکندر و دارا» این نسک با دانایی و پژوهش های زیاد و با اسناد و نقشه ها و شرح مفصل در ۲۶۰ برگ ثابت میکند که اسکندر مقدونی هرگز به ایران و هند نیامده است. قصه اسکندر، از داستان سرایی هایی همانند داستان امیر ارسلان نامدار است.

در برگ ۱۹۰ کتاب «قصه سکندر و دارا» در زیر بخش ۹- مدت کوتاه، کارهای زیاد، آمده است:

«پادشاهی اسکندر رومی ۱۴ و به روایتی ۱۲ سال بود... اسکندر به مغرب و مشرق رسید و عالم را بگردید و پادشاهان را قهر کرد و بر و بحر زیر پای آورد و این کار جز بعمر دراز نتوان کرد و الله اعلم»<sup>۱</sup>

تنها نویسنده مجمل التواریخ نیست که از آنهمه کار در طی مدتی کوتاه دچار حیرت شده بلکه تاریخ نویسان دیگری به این نکته توجه داشته اند. یاقوت حموی می نویسد<sup>۲</sup>

«اهل سیر گفته اند که اسکندر بن فیلفوس رومی پادشاهانی را بکشت و بر بسیاری چیره گشت و کشور های بیشماری تا اقصای چین فتح کرد و سد ها بنا و کارهای زیادی نموده بمرد در حالیکه عمر او ۳۲ سال و هفت ماه بود، و در این مدت دمی نیاسوده بود.»

مؤلف گوید: «اگر این موضوع راست باشد عجیب و مخالف عادت است. آنچه بگمان من میرسد و خدا داناتر است اینکه مدت پادشاهی و اوج نیکبختی او این مقدار بوده و علما آن را به حساب عمر او گذاشته اند.»

سیر آفاق و طی منازل بهمراهی لشگریان و بخصوص اگر کندی حرکت قشون و احتیاج به کسب آذوقه و علوفه و دفاع مدافین قلاع و شهرها در نظر گرفته شود احتیاج به زمان دارد. این محال است که باوجود داشتن سنی کمتر از ۲۰ سال بتواند در کشور خود نظم و نسق برقرار و هیبتش در دلها جاگیرد و لشگریان گرد او جمع آیند و سرداری و سروری بدست آورد و اینکه تجربه و عقلی بهمرساند که آنهمه حکمت هایی که به او نسبت می دهند برای او قابل درک باشد محتاج بزمان دراز دیگری است. پس درچه زمانی او سیر جهان و کشور گشایی ها و ایجاد شهرها و گماشتن دست نشانندگان را انجام داده است»

مورخان یونانی و رومی پادشاهی اسکندر را یازده و عمر او را پس از فوت داریوش شش و یا هفت سال دانسته اند<sup>۳</sup>

اسکندری که در اسکندر نامه ها معرفی شده است جوانی است ۲۲ ساله با عده ای قلیل که البته بازهم برای منطقه کوچکی چون مقدونیه زیاد است و درحالیکه از پشت سر خود نا مطمئن بوده سفر جنگی خود را آغاز میکند.

در غیاب اسکندر، بین آنتی پاتر، نایب السلطنه او و یونانیان ناراحت مرتبا منازعه برپا بود و بخصوص «آزیس» شاه اسپارت بکمک «لاسدمونیاها» با آنتی پاتر، جنگ کرد<sup>۴</sup>

حتا نوشته اند که اسکندر ۶۰۰ تالان پول برای آنتی پاتر، فرستاد تا مانع شورش یونان شود.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> - برگ ۵۶ مجمل التواریخ و القصص

<sup>۲</sup> - مجمع البلدان ج ۱ برگ ۲۳۵

<sup>۳</sup> - برگ ۱۶۳۴ تاریخ ایران باستان تألیف حسن پیرنیا مشیر الدوله (ت ا ب)

<sup>۴</sup> - برگ ۱۳۳۰ (ت ا ب)

با چنین وضع و در چنین شرایطی اگر کارهاییکه طی ۱۰ تا ۱۱ سال کرده شده مورد دقت قرار دهیم با مولف مجمع التواریخ همصدا شده خواهیم گفت که «این کار جز بعمر دراز نتوان کرد» مگر آنکه قدرت خیال و معجزاتی که در این سفر جنگی کرارا منصفه ظهور رسیده بمیدان آمده همه کارها را روبراه و هر چیز را بجای خود قرار دهد.<sup>۶</sup>

این آنچه‌ای است که در بخش نهم (بخشی از آن بخش) در کتاب «قصه سکندر و دارا» آمده بود. برایم همواره پرسش بود که چطور اسکندر در کمتر از ده یا یازده سال بین سالهای عمرش به چنین جهانگیری و جهانی گشایی رسیده و اگر اسکندر به ایران نیامده است و اگر به هند نرفته است پس چرا این داستان اسکندر دروغین و چه کسانی تخت جمشید را به آتش کشیده اند؟

در این راستا با استاد اصلان غفاری گفتگویی تلفنی انجام دادم و ایشان کتاب «داستان اهل سبا» از نوشته های خودشان را برایم فرستادند. ضمن سپاس بی اندازه از ایشان در برگ ۲۰۶ کتاب به شرحی در باره «قصه سکندر و دارا» بر می خوریم که ایشان در رابطه با نمایش فیلم تخیلی هالیوود اسکندر در سینما ها و برخی تلویزیون ها به سردبیر فصلنامه «ره آورد» و دیگر آزاد اندیشان نوشته اند.

«نویسنده این نوشتار در سال ۱۳۴۲ خورشیدی کتابی بنام «قصه سکندر و دارا» تالیف و استاد بزرگوار و فقید ذبیح بهروز نیز دیباچه ای مشروح بر آن مرقوم داشتند، نام این کتاب از شعر معروف خواجه شیراز برگرفته شده که می فرماید:

ما قصه سکندر و دارا نخوانده ایم      از ما بجز حکایت مهر و وفا مپرس

در این کتاب سفر جنگی الکساندر مقدونی به خاور و به ویژه به ایران و هندوستان مورد بررسی و رسیدگی قرار گرفته و روایات و اخبار آن در ترازی عقل و منطق سنجیده و نشان داده شده که این سفر جنگی یک رمان تاریخی است که زاده تخیل نویسندگانی بوده که از جغرافیای ایران و هند اطلاع روشنی نداشته اند.

°- برگ ۱۲۸۵ (ت ا ب)

۶- اسکندر سوم مشهور به اسکندر مقدونی یا «رومی» در ۲۰ یا ۲۱ ماه جولای سال ۳۵۶ پیش از میلاد دنیا آمده و در ۱۰ یا ۱۱ ماه جون ۳۲۳ پیش از میلاد درگذشته است. همه او را با عنوان اسکندر بزرگ (کبیر) می شناسند. او پادشاه مقدونیه (ماسه دونیا) یکی از ایالت های شمالی یونان بوده است.

می گویند وی در سن سی سالگی یکی از بزرگترین کشور های تاریخ کهن را که از دریای آلبانی (آیونا) در جنوب ایتالیایی دریای آدریاتیک و مدیترانه قرار دارد تا به هیمالایا را در تسلط خود داشت. اسکندر در سال ۳۵۶ پیش از میلاد زاده شده و تا ۳۲۳ پیش از میلاد زندگی کرده است ولی ارسطو یکی از تاریخ نگاران یونان نوشته است در سال ۳۳۶ یعنی هنگامیکه بیست سال داشت بر پدرش فیلیپ دوم مقدونی شوریده و تاج و تخت را از او گرفته است. پس از مرگ فیلیپ اسکندر صاحب یک کشور و ارتش بسیار مجهز شد. می نویسد در سال ۳۳۴ پیش از میلاد یعنی دوسال پس از به قدرت رسیدنش پس از کشتن پدرش آسیای میانه یعنی ایران را گشوده است. گمان اینکه او در کمتر از دوسال توانسته چنان لشگری با چنان تجهیزاتی فراهم کند و خود را با کوهستان و گرما و دریا و رودخانه های پر آبی همانند دورودان (دجله و فرات) و دشت و کویر های دیگر را پشت سر گذاشته و از لشگر مقتدر ایرانی گذشته باشد و ایران را شکست داده باشد پرسشی است که فقط در داستان های خیالی می آید. در همان تاریخ ها اشاره میکنند که لشگر ایرانی ها در چند جا با اسکندر در جنگ روبرو قرار گرفته است و بالاخره داریوش سوم سرنگون و سرزمین او (امپراتوری ایران) به تصاحب اسکندر در می آید. !!! با توجه به اینکه آن زمان اینترنت و یا ساتلایت نبود و هر کسی بجایی لشگر می کشید از وضعیت اقلیمی و جغرافیایی محل آشنا نبود و در سرراه با هزاران مشکل از جمله ساخت و پرداخت به پل ها و گذرها و ساخت جاده و راه مجبور می شد و گذشته از آن تهیه آب و آذوقه و علوفه اسبان و یا حیوان های دیگر خود مشغولیتی بود که هنوز با بودن وسایلی همانند هواپیما های بزرگ بدنه و کشتی های پهناور مسئله تدارکاتی است که از عهده بسیاری از کشور ها بر نمی آید. ح-ک

بعد ها یعنی در سال ۱۳۵۴ خورشیدی زنده یاد مهندس احمد حامی کتابی زیر عنوان «سفر جنگی اسکندر مقدونی به ایران و هندوستان بزرگترین دروغ است» و در سال ۱۳۷۶ خورشیدی بانو پوران فرخزاد کتابی زیر نام «کارنامه ای به دروغ» در همین زمینه تالیف و نظرانی ابراز داشته اند.

روش نویسنده این سطور در کتاب «قصه سکندر و دارا» روش منطقی و استدالی است که در سطور زیر به گوشه هایی از آن اشاره خواهد شد.

ابن خلدون دانشمند و مورخ تونس در کتاب معروف خود که به نام «مقدمه» معروف شده، مسائل را به همین روش ارزیابی می نماید و برای نمونه می نویسد:

«یکی از اشتباه کاریها لشگریان بنی اسرائیل است که هنگام آوارگی در «تیه» قرار شد هرکس سن او از بیست سال به بالا باشد سلاح برگیرد با سرشماری، سپاهیان اسرائیلی را ششصد هزار یا فزونتر یافتند... میان موسی(ع) و اسرائیل (یعقوب) بنا بر آنچه محققان یاد کرده اند، بیش از چهار پشت فاصله نیست چه آنچه از تورات مستفاد می شود عبارت است از موسی بن عمران ابن یصهر بن قاهت بن لاوی بن یعقوب. مدت میان آنها چنانکه مسعودی نقل کرده، هنگامی که اسرائیل با نسل خویش (اسباط ۱۲ گانه و فرزندان آنها) به دیار مصر آمدند، ۷۰ تن بودند و اقامت آنها در مصر تا هنگامیکه با موسی به «تیه» در آمدند دویست و بیست سال بوده است... بسیار بعید است که نسلی چهار پشت به چنین شماری برسد و اگر کسی گمان کند که این سپاهیان در روزگار سلیمان و پس از او بوده، باز این افزایش باور کردنی نیست...» (صفحات ۱۵ و ۱۶ ج ۱ مقدمه ابن خلدون، ترجمه فارسی)

داستان اسکندر از روز تولد تا هنگام مرگ به طوری در افسانه ها معجزه ها، خارق عادت ها و حوادث قهرمانی پیچیده شده که بررسی آنها کتاب های رموز حمزه، حسین کرد و امیر ارسلان را به یاد می آورد. تنها برتری داستان اسکندر با آن کتاب ها در کیفیت نویسندگی آنست چه نویسندگان غربی بقدری به جزئیات پرداخته و گفتگوها و صحنه های جزیی وقایع را ترسیم کرده اند که خواننده در بادی نظر افسانه هارا حقیقت می پندارد.

نویسنده این سطور در کتاب «قصه سکندر و دارا» به این مسایل یعنی جنبه های افسانه ای و غیر عادی بودن آنها کمتر توجه نموده و بیشتر وقایع تاریخی و جغرافیایی این سفر جنگی را مورد بررسی قرار داده است.

آقای پورداوود می نویسد:

«نزدیک هشت سده پس از اسکندر، یونانی ها کتابی در باره اسکندر نوشته و تالیف آنرا به "کالیس تنس" بسته اند. در این نامه که داستان افسانه ای پیش نیست، اسکندر را آنچنان که دلشان خواسته، به قلم آورده اند. (نوشته کالیس تنس همراه اسکندر بوده و تمام وقایع را می نوشته و در پایان نیز در زندان اسکندر مرده است!) نویسنده این شرح حال به کالیس تنس دروغی معروف است و این افسانه در قرن ششم میلادی نوشته شده است. افسانه اسکندر را در قرون وسطی از کتاب نامبرده به زبان لاتینی و ارمنی و عبری و عربی برگردانیده اند و آنچه در ادبیات ما از اسکندر یاد شده، همه از سرچشمه این کتاب ساختگی است. بی شک خدای نامک یعنی ماخذ اصلی شاهنامه چنین فصلی را در باره اسکندر نداشته است. (ص ۵۱ مقدمه لغت نامه دهخدا)

اینک برای نمونه فقط به چند فقره از حوادث این سفر جنگی اشاره می کنیم:

«اسکندر از درنگیان به طرف مردم اورگت که سابقا آنها را آگریاسب یا آریماسپ می گفتند رفت. گذروز یا نزدیک این مردم است. بعد به آراخوزیا رفت...»<sup>۷</sup>

<sup>۷</sup> - ص ۱۶۸۰، ۱۶۸۲ تاریخ ایران باستان، تالیف حسن پیرنیا مشیرالدوله (ت ا ب)

آراخوزیا را مورخان جدید با رُخج در افغانستان یکی دانسته اند. در این حال که خواننده صحنه حوادث را در افغانستان فعلی حس میکند می نویسد:

«در این احوال اسکندر به پایه کوه های قفقاز رسیده و در آنجا شهری بنا کرد و پس از قربانی های معمول از قله کوه گذشته پارکسنس پارسی را والی کرد... آریستوبود، گوید کوه قفقاز بلند ترین کوه آسیاست بسیار ممتد و زنجیره طول کوه ها از این جا تا توروس که در همسایگی کیلیکیه و پام فیله است (در آسیای صغیر یا ترکیه فعلی) ادامه دارد، کوه قفقاز از نام مردمانی که در حوالی آن مسکن دارند اسامی مختلف دارد...»

درباره این خبر باید در نظر داشت که مورخان یونانی حد اقل از کوه های قفقاز بی خبر نبوده اند و حتی عده ای از آنها دریای سیاه را که قفقاز در کنار آن واقع شده، دریای یونانی دانسته و درباره کشتیرانی در آن کتاب نوشته اند. چگونه ممکن است کوه های افغانستان را با کوه های قفقاز که هزاران مایل باهم فاصله دارند، یکی بدانند. این می رساند که افسانه نویسان از جغرافیای خاور ایران بکلی بی اطلاع بوده اند و البته برای افسانه نویسی درست یا نادرست بودن، موقعیت سرزمین ها مطرح نبوده است.

«اسکندر در ظرف ۱۶ روز عرض این کوه ها را طی کرده و به ماد رسیده و در اینجا شهری بنا کرد که آنرا اسکندریه نامید در این محل کوهی را نشان می دهند که پرومته نام دارد و گویند این کوه آشیانه عقابی بوده که ماموریت داشته پرومته را زجر کند و آثار زنجیری که با آن پرومته را به کوه بسته بودند، نشان می دهند...»<sup>۸</sup>

باید توجه داشت که قسمت آخر خبر اشاره به یکی از اساطیر یونانی است که به کوه های قفقاز بستگی دارد. مورخان برای رفع و رجوع خبر نوشته اند که مورخان اسکندر کوه های هندوکش را بجای قفقاز گرفته اند. چگونه ممکن است مورخانی که جزئی ترین مکالمات و رویداد ها را نوشته اند، چنین اشتباه بزرگی کرده باشند و تازه تنها اشتباه نیست و صدها از این اشتباه ها در قصه اسکندر دیده می شود. آیا امکان دارد که عرض کوه های هندوکش در منتهای شرق افغانستان را در ۱۶ روز پیموده به ماد رسید؟!

بعد می نویسند:

«اسکندر به طرف سرزمین پراپانیزاد که زیردب اکبر و دب اصغر است، رفت و با وجود سختی آب و هوای این سرزمین به درون آن راند و قشون مقدونی دچار قحط و سرمای سخت و درد و محنت زیادی گردید و عده کثیری از آنها از سرما تلف شدند و بعضی از درخشندگی برف، بینایی خود را از دست دادند و برخی از سرمازدگی فاقد پا شدند. در این احوال مقدونی ها روی یخ افتاده و دیدی نمی گذشت که بر اثر سرما خشک می شدند... بعد اسکندر به کوه های قفقاز رسید و در ظرف ۱۶ روز از کوهها عبور کرد و به ماد رسید...»

برای رفع و رجوع این خبر بهتر بود مورخان می گفتند اسکندر از کوههای قفقاز واقعی گذشت و مسافت زیادی در جنوب روسیه پیش رفته و در مراجعت در ظرف ۱۶ روز از کوههای قفقاز حقیقی عبور کرده و به ماد (آذربایجان) رسیده است. ولی هیچکس به این موضوع توجهی نکرده و کوههای هندوکش را کوههای قفقاز دانسته اند.

اما اسکندر در سفر هندوستان:

«بین رود کوفس و سند شهری است بنام "نیسا" این شهر را باکوس آله شراب فاتح هند ساخته و کسی نمی داند که این کدام باکوس است؟؟؟ و در چه وقت او سفر جنگی به هند کرده آیا از "تب" به اینجا آمده یا از کنار رود نمل در لیدیه. اگر باکوس مجبور بود از میان آن همه ملل جنگجو بگذرد. چطور شد که فقط هندی ها را مطیع کرد...؟»

<sup>۸</sup> - برگ ۱۶۸۸ (ت ا ب)

«در شهر نیسا یا نیکایا رسولانی که ریسشان آکوفیس بود، به استقبال اسکندر آمدند. آکوفیس نطقی بدین مضمون ایراد کرد: "زمانی که باکوس پس از تسخیر هند به یونان بر می گشت، این شهر را بنا نمود و از همراهان خود اشخاص لایق در اینجا نشاند. یعنی همان کاررا کرد که شما کردید یک اسکندریه در قفقاز و یک اسکندریه در مصر ساختید و شهرهای دیگر به اسم فاتحی که از باکوس برتر است، باقی خواهد ماند. خدای ما شهر ما را به اسم دایه خود نیسا نامید... و این کوه بر دیوار شهر مشرف است. مژس Moros نام ونژاد بانی شهر را به خاطر می آورد. (برای فهم این جمله باید به خاطر داشت که یونانی ها عقیده داشتند باکوس از ران زنوس، خدای بزرگ بوجود آمده مژس به معنی ران است، مولف تاریخ ایران باستان) شهرنیسا از آن زمان آزاد است و چون خدا خواست عنایت خود را به ما نشان دهد، پیچک را که در هیچ جای هند نمی روید در اینجا رویاند. (!!) اسکندر از اینکه راه خدایی پیموده و از حد جهانگیری او هم خواهد گذشت، بسیار خوشحال شد و پذیرفت که شهر آزاد بماند. " مضحک آن است که رفتن هرکول را نیز به هندوستان، از علامت گرز او روی بعضی گاوها دانسته اند (!!) (صفحات ۱۷۷۶ و ۱۷۷۷ ت ا ب)

افسانه بودن این خبر نیاز به شرح ندارد.

سفر اسکندر را به هندوستان از رودخانه هیداسب تا مصب رود سند حدود ۷ تا ۱۰ ماه نوشته اند. اسکندر در این مدت ۲۰۰۰ شهر و ۷ نوع مردم را مطیع کرد و در یکی از این جنگ ها به سختی مجروح می شود که شرح حوادث وقایع غیرعادی را باید در اسکندر نامه ها خواند. اما گوشه ای از کارهای او به شرح زیر است:

۱- اسکندر در کنار رود هیداسب به یادبود اسب خود بوسفال که مژد شهری بنا کرد.

۲- در همان نزدیکی سگ او نیز به نام په ریتاس مرد و شهری هم به یاد او ساخت.

۳- شهرنیسا یا نیکایا را مرمت نمود

۴- در محل تلاقی رود سند و آل سه زین شهری بنا نهاد

۵- در کنار رود سند نیز شهر دیگری و کارخانه کشتی سازی ساخت

۶- در ایالت موسیکانوس به امر او قلعه ای ساختند

۷- در ولایت سامباست شهری بنام اسکندریه ساخت

۸- در پتاله (مصوب رود سند) هفس تیون به امر او بندرگاه و کشتی سازی ساخت.

۹- در کنار اقیانوس برای یادگار شهری بندری ساخت که به نام اسکندریه موسوم شد.

حال قضاوت با خواننده است که آیا امکان ساختن ۹ شهر و کارخانه کشتی سازی و تصرف ۲۰۰۰ شهر و مطیع نمودن ۷ نوع مردم با جنگ های خونین که خود اسکندر تا سر حد مرگ مجروح می شود (که خود این جراحات اگر درست باشد، نیاز به ماه ها درمان و استراحت دارد) در مدت ۷ یا ۱۰ ماه امکان دارد یا خیر؟

تعداد شهرهایی که اسکندر ساخته، حد اقل ۲۲ شهر و بقولی ۷۰ شهر دانسته اند (ص ۶ اشکانیان، دیاکوف، ترجمه کریم کشاورز)

نکته دیگر: درحوالی سیستان توطئه ای علیه اسکندر کشف می شود بدین شرح:

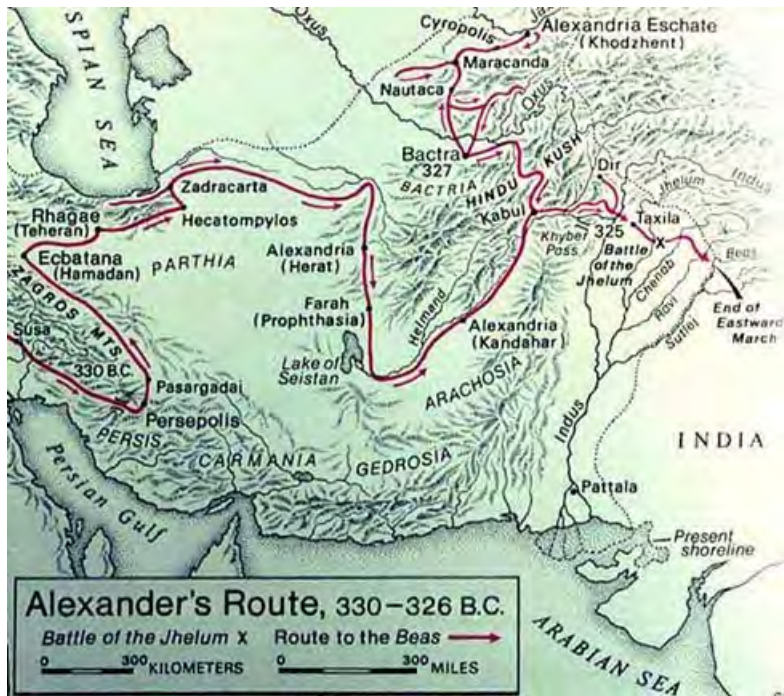
«روزی دیم نوس، تی کوماک، را به معبدی برد و به او گفت می خواهد راز مهمی را که در دل دارد به محبوب خود بگوید. (نی کوماک جوانی بود که معشوق دیم نوس بود؛ روابط جنسی بین مردان در یونان مقدونیه رواج داشته و به آن

عشق یونانی گفته اند و حتا نوشته اند سقراط فیلسوف معروف نیز در مجلس می گساری با زلف فیدون جوان زیبا باز میکرده است) ولی او (تی کوماک) باید قول بدهد و قسم یاد کند که این راز را فاش نخواهد کرد» (ص ۱۵۶ ت ۱ ب)

البته ننوشته اند در آن منطقه چه معبدی بوده که مورد قبول مقدونیان و یونانیان بوده است. عاقبت راز فاش می شود و پس از محاکمه، فیلوتاس سردار محبوب اسکندر به اتهام شرکت در توطئه قتل او، پوداماس، نامی مامور می شود که نامه ای از سوی اسکندر به افسران زیردست یارمی نیون سردار پیرو معروف و پدر فیلوتاس به اکباتان ببرد تا سردار پیر را بکشند. می نویسند پولی داماس، این ماموریت را قبول کرد. اولیاس خودراکنده و لباس عرب بدوی را در بر کرده و دونفر عرب را که زنان و اطفالشان در گرو اسکندر بودند، را برداشته برشتران دو کوهانه سوار و از راه کویر عازم اکباتان شدند. (روایت کنت کورت، ص ۱۶۸۰ ت ۱ ب)

در رابطه با این روایت آیا در آن زمان در شرق ایران تا اکباتان (همدان) عرب نشین بوده و پولی داماس برای اینکه توجه کسی جلب نشود، بصورت عرب در آمده است؟! یا آنکه باید به نا آگاهی نویسنده روایت از داخل ایران پی برد؟

اگر بخواهیم به کلیه جزئیات و خیالبافی های اسکندر نامه نویسان بپردازیم نوشتار طولانی می شود. در پایان ناچار از تذکر هستیم که بگوییم مورخان جدید که از شوونیسم اروپاییگری خالی نبوده اند، سفر جنگی اسکندر به داخل ایران و



هند را غیر قابل انکار پنداشته اند و در باره خط سیر اسکندر و نام شهر ها و استان ها به تاویلات و تعبیرات مختلف و غیر قابل قبول پرداخته اند و حتا عده ای در خط سیر اسکندر به سفر پرداخته و لابد جای پای او را جستجو نموده اند.<sup>۹</sup>

سخن را کوتاه نموده، وبه پرسش اینکه پس تخت جمشید را کی آتش زده، می پردازیم. چون این پرسش مورد نظر اغلب عقلاقمندان به این مسئله است. نویسندگان اسکندرنامه برای ایران پایتختی به نام پرسپولیس (شهر پارس) نامبرده و آنرا با تخت جمشید یکی دانسته اند در اینباره توجه خوانندگان گرامی را به نکات زیر جلب می کنیم:

<sup>۹</sup> - به نقشه پیوست نگاه کنید. مسیر در سرزمین ایران که همه جا ساتراپی های ایرانی با فرماندهان مجهز و دلیر بوده اند، به کوهستان و رودخانه ها که در مسیر بوده، راه های بسیار دشوار و سرد و یخبندانی که در نواحی همدان (اکباتان) کوههای البرز، هندوکش بین افغانستان و ایران امروز، که در تابستان هم سرمای یخبندان استخوان خرد می کند، عبور دادن یال و یراق و تجهیزات نظامی روی ارابه هاویا اسب و شتر یا هرچیز دیگری، تامین آذوقه و خورد و خوراک، زمان استراحت و خواب و جنگ ها و عقب نشینی ها و یا طول مسیر با آن وسایل آنروز مسلما بیش از ۷-۱۰ ماه فرصت لازم داشته است. امروز با وسایل مجهز موتورسیکلت و یا جیب هم نمی توان از این مسیر از یونان به هندوستان رسید. اگر همین مسیر را بدون وقفه پس از فتح هندوستان برگشته باشد، که برخی معتقدند اسکندر از راه دریا و دهانه هرمز به غرب خلیج پارس و از آنجا به شوش و سپس همدان رفته تا داریوش سوم را که فراری بوده را بچنگ آورد..!! نمی توانسته این مسیر را در ۷-۱۰ ماه طی کرده باشد. نقشه از سوی اینجانب افروده شده است. ح-ک

- ۱- تخت جمشید سکونی است که اضلاع آن حدود پانصد متر و یک ضلع آن کوهی است که مشرف بر این صفا می باشد. روی این صفا بنا های متعددی ساخته شده است که شرح آن را باید در کتاب های مربوط به آن خواند.
- ۲- تحقیقات باستانشناسی تایید میکند در حوالی تخت جمشید آثار شهر وجود ندارد، گذار می نویسد: «تخت جمشید آرامگاه سلاطین خاندان داریوش گردید. ابتدا چون مشغول ساختمان بودند در آن نتوانستند مسکن کنند و بعد از آنکه به انجام رسید به سکونت در آن علاقه نشان ندادند. به علاوه در تخت جمشید آثار سکونت ممتد پیدا نمی شود و به نظر می رسد که پایتخت داریوش زود متروک شده و پایتخت های دیگری مانند شوش و بابل و اکباتان جای آنرا گرفته اند و تخت جمشید به منزله خانه مقدسی برپا مانده و هر پادشاه سالی یکبار در عید نوروز برای زیارت آرامگاه نیاکانش به آنجا می آمده اند؛» (ص ۷۱ تمدن ایرانی)
- ۳- پایتخت ایران را تقریباً بیشتر مورخان شوش دانسته اند و نوشته اند به عنوان تشخیص همیشه در خزانه شوش آب رودخانه دانوب و نیل نگهداری می شده است. (ص ۱۴۰۷ ت ا ب)
- عده ای از مورخان برای ایران سه پایتخت قایل شده اند. یعنی شوش، اکباتان، بابل، به این ترتیب پایتخت بودن تخت جمشید مردود است. پلوتارک می نویسد عده ای از شاهان هخامنشی به پارس نمی رفتند مثلاً اخس خود را از پارس دور نگاه میداشت و هیچگاه به آن استان نرفت. (ص ۱۸۷۲ ت ا ب)
- ۴- وجود دخمه ها در کوه مشرف به صفا تخت جمشید بهترین دلیل است که این امکان محل اقامت شاهان نبوده چه کمتر کسی قبور و قصور را در جوار هم می سازد و در آن سکونت می کند و وجود دخمه ها مقدس بودن محل را می رساند.
- ۵- در مورد مرگ و دفن داریوش سوم کنت کورث مورخ می نویسد، «بعد اسکندر ردای خود را روی نعش انداخت و امر کرد با احترامات زیاد نعش را حرکت داده به مقبره شاهان که در پارس بود، ببرند و در آنجا پهلوی قبور نیاکانش دفن کنند» و این می رساند که در قدیم در زمان کنت کورث تخت جمشید و نقش رستم به عنوان مقبره شاهان معروف بوده است.
- ۶- تاریخ بنای تخت جمشید زمان داریوش بزرگ است ولی مشاهده می شود که در بعضی از نوشته های پیش از داریوش نام پرسپولیس آمده و لذا چنانچه پرسپولیس نیز تصور شود، با تخت جمشید کنونی تطبیق نمی کند. از طرفی گذار می نویسد: «ساختمان در زمان داریوش شروع شد و تا زمان اردشیر اول نیز مشغول ساختمان قسمت های ناتمام آن بوده اند و بالاخره هم ساختمان آن ناتمام مانده است» (ص ۶۸ تمدن ایرانی)
- ۷- کتیبه ها در تخت جمشید با خضوع و خشوع خاصی نسبت به خدا (اهورامزدا) تنظیم شده که مقدس بودن محلی را می رساند.
- ۸- از میان اسکندرنامه نویسان ژوستن راجع به سوختن پرسپولیس و قصور آن ذکری نکرده و در قرون اخیر نیز عده ای در این باب تردید داشته اند. (۲ ۱۴۲۸ ت ا ب)
- ۹- امستد می نویسد: «از زمانی که اروپاییان پرسپولیس را از نو کشف کردند و این کار تدریجی و در پایان سده پانزدهم میلادی آغاز گشت، ویرانه های باشکوه آن در فکر جهان غرب نماینده ایران بوده است. پس دریافتن اینکه یونانیان هیچگونه آگاهی روشنی از آن شهر نداشتند تا آنکه اسکندر فقط برای انجام رساندن ویرانی آن به پرسپولیس آمد ما را قطعاً تکان سختی می دهد. برای یونانیان سه پایتخت پادشاهان هخامنشی، بابل، همدان، و شوش بود... هیچ اشاره ای به پرسپولیس در سند هایی که از بابل و فنیقیه و مصر در دست است یافت نمی شود. برای یهودی ها نیز پایتخت ها پارس، بابل، اکباتان و شوش بوده است. (ص ۲۲۰ تاریخ شاهنشاهی هخامنشی تالیف امستد ترجمه دکتر محمد مقدم)

۱۰- ایرانیان در استخر نیز آتشکده ای داشتند که مجوسان<sup>۱۰</sup> آنرا بزرگ می دارند و این خانه را همای دختر بهمن پسر اسفندیار آتشکده کرده است. آنگاه آتش را برده اند و خانه خراب شده است و اکنون مردم می گویند این مسجد سلیمان است. من آنجا رفته ام، تا شهر استخر نزدیک یک فرسخ فاصله دارد و بنای عجیب و معبدی بزرگ است و ستون های سنگی شگفت انگیز دارد. سرستون های مجسمه های سنگی زیبا از اسب و حیوانات تنومند دیگر است. (مسعودی مورخ مشهور، ۱۱۰۰ سال پیش، ص ۶۰۵ مروج الذهب ترجمه پاینده)

۱۱- بناهای با عظمت تخت جمشید در شوش بوده که خرابه های آن هنوز باقی است. در اینجا کتیبه ای از اردشیر دوم یافت شده که می گوید: «... این آبدانه را جد جد من داریوش بنا کرد بعد در زمان جد من اردشیر بسوخت و به فضل اهورامزدا و مهر من این آبدانه را ساختم. (ص ۱۶۱۱ ج ۲ ت ۱ ب)

به طوری که ملاحظه می شود اولاً تخت جمشید پایتخت نبوده بلکه معبدی بوده و چه بسا شاهان برای تاجگذاری و مردم برای ادای احترام و نذر و نیاز به آنجا رفت و آمد میکردند. ثانیاً اگرهم در آن آتش سوزی شده همان طوریکه در آبدانه شوش واقع شده برای ترمیم و بازسازی آن اقدامی نشده است و بطوری که از قرار گرفتن بعضی از سرستون های باقی مانده و لغزش آنها روی ستون استنباط می شود در ویرانی این بنا زلزله نیز بی تاثیر نبوده است. به ویژه آنکه سرزمین فارس از مناطق زلزله خیز است. اصولاً ترمیم بنا های بزرگ سنگی خالی از اشکال نبوده کمتر فرمانروایی می توانسته هزینه ترمیم آنرا متحمل شود. همان طور که دیده می شود، اغلب بنا های یونان کارتاژ (در شمال آفریقا) یا معبد بعلبک در لبنان و معابد مصری همچنان خراب و فقط ستون ها سرستون های آنها باقی مانده است.

شرح گذر جنگی اسکندر و افسانه های آن و ایراد هایی بی شمار که بر آن وارد است، از حوصله این نوشتار بیرون و نیاز به نوشته های زیاد و تالیف کتاب های متعدد دارد. فعلاً به همین اندازه بسنده می شود و در پایان جمله ای از خاورشناس مشهور نیبور را به نظر خوانندگان گرامی می رساند. نیبور می نویسد: «... نوشته های یونانیان، راجع به جنگ های ایران و یونان به شعر و افسانه گویی و داستان سرایی شبیه تر است، تا تاریخ نویسی.» (ص ۶۷۷ ت ۱ ب)

اصلاح غفاری - دالاس تکزاس

خواندن کتاب «قصه سکندر و دارا» و همچنین کتاب «داستان اهل سبا» را که بسی مطالب مستند دارد را به همگان توصیه می کنم. ح-ک

<sup>۱۰</sup> - عرب ها به مغ ها و به زرتشتیان می گفته اند. ح-ک